

## اسماعیل نوری علا

### در جستجوی آئینه، مهرآئین

هر ساله، با فرارسیدن «ماه مهر» و «جشن مهرگان»، که این یکی در نیمه راه آن ماه فرا می رسد، مقالات متعددی درباره مهر، مهرگان، میترا، میترائیسم و... نوشته شده و آئین های مربوط به هریک از این مفاهیم شرح داده می شوند. اما، به راستی، اگر آن مفاهیم و آئین ها ربطی به زندگی امروز ما نداشته باشند، فایده شان چیست و چرا باید - با سعی بسیار - به بازسازی چیزهائی پرداخت که در حیات اندیشگی و معنوی ما مرده اند و دیگر نقشی بازی نمی کنند؟

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

هر ساله، با فرارسیدن «ماه مهر» و «جشن مهرگان»، که این یکی در نیمه راه آن ماه فرا می رسد، مقالات متعددی درباره مهر، مهرگان، میترا، میترائیسم و... نوشته شده و آئین های مربوط به هریک از این مفاهیم شرح داده می شوند. اما، به راستی، اگر آن مفاهیم و آئین ها ربطی به زندگی امروز ما نداشته باشند، فایده شان چیست و چرا باید - با سعی بسیار - به بازسازی چیزهائی پرداخت که در حیات اندیشگی و معنوی ما مرده اند و دیگر نقشی بازی نمی کنند؟

می دانم که در اوضاع سیاسی امروز، در وضعیتی که ما اکنون در آن به سر می بریم، و با مخدوش شدن هویتی که خیال می کردیم داریم و به آن دلخوش بودیم، بسیاریانی (و از جمله خود من) در این اندیشه سر می کنند که با این مشکل «فرهنگی - هویتی» چه باید کرد و چگونه می توان به بازتعریف «هویت ایرانی»، آنگونه که موجب اعاده حیثیت و کسب آبرو برای ملتی کهنسال شود، پرداخت؟ نیز، از آنجا که منشاء مشکلات امروز ما ساختاری ضد انسانی است که به نام اسلام عمل می کند، طبیعی است اگر ما به پساپشت اسلام در ایران بنگریم و بخش هائی از هویت خود را - که باز مانده از آن دوران می پنداریم - به جلوی صحنه آورده و بر آنها تأکید و تکیه کنیم.

اما آیا تکرار اینکه ایرانیان پیش از اسلام چگونه می اندیشیدند و عمل می کردند، و کوشش در راستای باز آفرینی آئین های متروک آنان، می تواند ما را در رسیدن به هدفی که داریم یاری کند؟ آیا می توانیم چیزهائی را که در متن گسترده جامعه ما یا بیگانه تلقی گشته و یا به دست فراموشی سپرده شده اند دیگر باره به صورت اموری پویا، خودی و یگانه در آوریم؟ در غیر این صورت، آیا چه فرقی خواهد بود بین اینکه بخواهیم - مثلاً - جهان بینی یونانی را به جای جهان بینی اسلامی بنشانیم و آرزو کنیم که مردم ایران آن نگاه بیگانه را با آنچه که امروز دارند معاوضه کنند؟

بازسازی هویت ملی ما، به مدد جهان بینی و گیتی شناخت کهن مردمی که در سرزمین ایران می زیستند، و احتمالاً چند «ژن» آنها هنوز هم در پیکر ما وجود دارد، تنها در صورتی ممکن خواهد بود که بتوانیم نشان دهیم بخش هائی از آن جهان بینی هنوز در ما زنده اند اما، بخاطر عوض کردن صورت خود و بخود گرفتن نام و نشان هائی متفاوت، کمتر می توانیم آنها را بازشناسی کنیم. اگر چنین استمرار وجود داشته باشد، اگر چیزی از آن هویت باستانی هنوز در ما زنده و پویا باشد، آنگاه می توان امید داشت که ما به کار بیهوده «احیاء موات» و بازگرداندن مردگان به جهان زندگان مشغول نیستیم؛ بلکه بدان همت گماشته ایم که از آنچه داریم رفع شبهه کنیم، گرد و خاکشان را بزدائیم، دیگر باره معناهای اصلی شان را روشن سازیم، و نشان دهیم چگونه می شود، با توسل به این اقدامات، به هویت و معنوی نوین برسیم که - بی هیچ احساس از خود بیگانگی -

هم ما را در عالم یگانه کند، هم برایمان آبرو و سرافرازی آورد، و هم ما را به خانواده ملل متمدن بر گرداند.

در این راستا است که، از نظر من، مفهوم «مهر»، در جهان بینی ایرانی، مفهومی بنیادین و آغازگر است؛ مفهومی است که در درون جوامع ماقبل پیدایش فرگشت «تمرکز سیاسی» پرورده شده و به صورت بنیاد یک جهان بینی پر شاخ و برگ در آمده، و سپس، در رویارویی با مفهوم «خدای یگانه» - که نشان از تمرکز و تک گفتاری و زدایش گوناگونی دارد - مقاومت کرده و از ده هزار سال پیش تا همین امروز همچنان در حیات معنوی ایرانیان حضور داشته و دارد. و من، در این مقاله، می خواهم به این مفهوم زنده و در کار - اما صورت عوض کرده و اغلب بیمار - بپردازم.

\*\*\*

در اینکه اقوام آریائی (که اکنون «هند - و - اروپائی» خوانده می شوند تا وسعت پراکندگی شان مشخص گردد)، قبل از شروع مهاجرت بزرگشان به جهات شش گانهء عالم در هزاران سال پیش، دارای جهان بینی و گیتی شناخت منسجمی بوده اند، شکی وجود ندارد. تعدد منابع اصیل از یکسو، و شباهت های انکار ناپذیر عناصر فرهنگی و زبانی - و اکنون کشفیات نوپای «ژنتیک» - در منطقهء گسترده ای از گیتی، از سوی دیگر، همگی ما را به وجود قطعی یک تمدن و فرهنگ یگانه که در دور دست تاریخ در آسیای مرکزی پدید آمد و در اقصای عالم پراکنده شد رهنمون می شوند.

بدیهی است که در آغازگاهان هر تمدنی، عناصر پدید آورندهء جهان بینی و گیتی شناخت مسلط بر آن، از دو منبع «محیط زیست» و «ساختار جامعه» الهام گرفته و، در عین حال، در تقابل دائم با آنها متحول می شوند. در نتیجه، هر اطلاعی دربارهء هر کدام از دو سوی این رابطه می تواند ما را به مجموعهء فرهنگی و تمدنی آن جامعه رهنمون شود. در این مورد اطلاعات هر دم افزایندهء ما از گذشته همچون نشانه هائی هستند که یک کارآگاه را به کشف اسرار یک معما راهنمائی می کنند.

امروزه این یقین حاصل شده است که در جهان بینی و گیتی شناخت باستانی مردمان «هند - و - اروپائی»، دو مفهوم - یکی «مادی» و دیگری «معنوی» - مرکزیت داشته اند.

در عالم «مادی»، مرکزیت از آن خورشید بوده است که - به لحاظ وضع آن زمان - محیط زیست - سر منشاء همهء زندگی ها و نعمت ها و نیکی ها محسوب می شده است؛ سرچشمهء زندگی، فصول، روز و شب، گرما، و روشنائی؛ عنصری که پهنای آسمان را به روشنی خود می گشاید، در آن می خرامد، در حضورش ماه و ستارگان ناپدید می شوند؛ و چون از چشم ها پنهان می گردد، زمان چیرگی تاریکی، سردی، پژمردگی و مرگ فرا می رسد و ستارگان سوسو زن جرات ظهور و خودنمائی پیدا می کنند.

اما مفهوم «معنوی» مرکزیت در جهان بینی و گیتی شناخت این مردمان چه بوده است؟ به نظر می رسد که اکنون می توان، به دلایل متعدد، یقین داشت که آنان عامل پیوستگی و استمرار و شادزیستی خانواده و دوستی و جامعهء خویش را در عنصر «عشق» (یا «مهر») یافته بوده اند. از نظر صائب آنان، «عشق» آدمیان را به هم می پیوندد، صلح و دوستی می آفریند، آفرینندگی و زایش را موجب می شود، شراکت و فداکاری و آبادانی را در پی می آورد؛ و چون از میان برخیزد زمانهء چیرگی نفرت، جنگ، ویرانی، و مرگ فرا می رسد.

و در این میان، چه شباهت عمیقی بین عنصر مادی خورشید و عنصر معنوی مهر وجود دارد، انسان که هر یک می تواند جلوه گاه دیگری باشد. در واقع، تاریخ فرهنگ ها نشان می دهد که، در زندگی هر اجتماعی، چون زمان منظم کردن و منسجم شدن جهان بینی ها و گیتی شناخت ها فرا رسد، نخست عناصر مادی و معنوی مرکزی آنها با هم یکی انگاشته می شوند و، سپس، همه دست آوردهای مربوط به آنها و پیوندشان، در درون مجموعه ای سر ریز می کند که به زبان ایران باستان «اهورا شناسی» نام می گیرد. و این همان مفهومی است که ما، در سخن روزمره امروز خود، از آن به عنوان «دین» نام می بریم. در هر مجموعه دینی کهن، از پیوند هر عنصر طبیعی - به فراخور قدرت و تأثیر «محیط زیستی» اش - با هر عنصر معنوی مورد احترام آن جامعه، پدیده های «نیمه آشکار و نیمه پنهانی» ساخته می شوند که «خدایان» (و به تعبیر آریائی ها، «اهورا» ها) نام دارند.

«خدا / اهورا» ی بزرگ و اصلی اقوام آریائی آمیزه «خورشید» و «مهر» بوده است که با نام «میترا» شناخته می شده است. در «دین میترائی»، خورشید و آتش نمودگاران مادی این اهورا بشمار می رفته اند؛ و تجلیگاه معنوی این اهورا نیز در درون سینه انسان، در جایگاهی به نام «دل» (که خانه عشق و مهر محسوب می شده و با مفهوم پزشکی «قلب» فرق دارد) قرار داشته است. آریائیان «اهورا میترا» را گرمی می داشتند چرا که او نگاهبان زندگی و آفریننده مهر و دوستی و پاسبان پیوندها و قرارها بوده است. او هم بر آسمان و هم در دل آدمی حضور داشته و استمرار زندگی و خوشبختی او را ممکن می ساخته است.

مهر، ماه او و مهرگان جشن سپاس از اوست که تابستانی دیگر را در باوری و همدلی به پایان رسانده و می رود تا به خواب زمستانه اش فرو رود تا در بلندترین شب سال، که «یلدا» (مشتق از واژه «میلاد») نام دارد، دیگر باره زاده شود، زمستان را بشکند، بهار را بیاورد و تابستان را بر تارک فلک بنشانند.

در این «اهوراشناسی» یا دین باستانی، همه چیز در ارتباط با «میترا» قرار داشته است، بخصوص دو «اهورا» ی دیگر - اهورا «مزدا» (خداوند خرد) و اهورا «وارونا» (خداوند قانون) - که یکی شان با اقوام مهاجر به ایران آمده و دیگری به هند رفته است. بدینسان، در «دین میترائی»، هم «خرد» و هم «قانون» تابع و فرمانبردار «مهر» اند و، بدون این ارتباط، هر دو به عناصری اهریمنی مبدل می شوند. خرد بی مهر به خودپسندی و تخریب جهان می انجامد و قانون بی مهر به سلطه و خودکامگی مجریان قانون می انجامد.

اما این پایان ماجرا نیست. اقتضای مهرورزیدن پذیرش انسان های مستقل و آزاد هم هست، اجتناب از خشونت و زورگوئی هم؛ و اجتناب از این دو، به احترام گذاشتن به عقاید و آزادی دیگران، پذیرش چند گفتاری و اهمیت یافتن خرد جمعی و مشارکت همگانی و خودمختاری واحدهای خانوادگی و قومی می انجامد. هیچکدام این ها بدون حضور عنصر «مهر» ممکن نیست. در غیاب مهر، خرد و قانون دست به دست هم می دهند و جهنم را بر زمین می آفرینند.

اینگونه است که من در آغازگاهان تاریخ سرزمینمان به جهان بینی شگرفی بر می خورم که می توان مفاهیم زیر را به صورتی منطقی از دل آن بیرون کشید:  
- اصالت دادن به «مهر»، که گرما بخش و آفریننده «زندگی اجتماعی» است، و بکارگیری خرد در سایه آن،  
- پی بردن به اینکه لازمه تحقق «مهر» پذیرش وجود مستقل «دیگری» است.

- پذیرش حقوق دیگران بر اساس قانونی برآمده بر بنیان مهر (همانکه «اشا» نام داشت).
- پذیرش ضرورت کثرت گرایی و چند صدائی،
- پذیرش آزادی و انتخاب همگان به عنوان شرط تحقق مهر،
- همپیوند دانستن خود با جهانیان و با محیط زیست که معنای مادی وحدت وجود است،
- اجتناب از خشونت و کشتار و انهدام، حتی به هنگام دفاع از خویش،
- راه ندادن به برتری صورت‌ها بر معانی، پوست بر مغز، ظاهر بر باطن، ریا بر رفتار،
- نپذیرفتن مهری که خردمندان و خردپذیر نیست،
- تحقیر خردی که از مهر بر نمی‌آید و آن را مزاحم کار خویش می‌بیند،
- خار شمردن قوانینی که بر بنیاد مهر و شناخت حقوق همگان ساخته نشده باشند،
- و...

اما در عین حال گفتم که، از نظر من، مفهوم «مهر»، که در جهان بینی ایرانی مفهومی بنیادین و آغازگر است، هیچگاه از حافظه تاریخی و جان پایدار ایرانی ما پاک نشده و تا به امروز راه آمده است. پس، بگذارید به لحظات عمده‌ای از این راهپیمائی بلند هم اشاره کنم.

اگرچه در پی مهاجرت بخشی از اقوام آریائی به سوی فلات ایران، زرتشت، نخستین حکیم (و نه پیامبر) جهان، تحولی در جهان بینی قوم خود ایجاد کرد و در آموزه‌های خویش به اهورا مزدا، خداوند خرد، برتری داد و او را بیش از اهورا میترا ستود اما در هیچ کجای سخنانش نشانه‌ای از انکار اهمیت این دومی وجود ندارد. باید مشکل زرتشت را درک کرد تا راه حلی را که ارائه داده است بخوبی دریافت.

بنظر من، زرتشت، همچون یک آسیب شناس اجتماعی، متوجه آن شده بود که در طی قرون، و در پی پیدایش آخوندهای میترائی (با نام «کرپن‌ها») که توانسته بودند از دین میترائی تشکیلات مذهب میترائی را با آئین‌ها و قربانی‌های پیچیده‌اش بوجود آورند و بر گرده مردم سوار شوند، جامعه به سوی انحطاط و دور شدن از زیبایی‌های دین کهن خود حرکت کرده بود. زرتشت دیده بود که، به دلیل تبلیغات آخوندی، مردم معناهای دلکش دین کهن خود را فراموش کرده و به آداب و ترتیب‌ها و قربانی‌کردن‌های مخرب و بی‌معنا و خرافی مذهبی پرداخته‌اند. او می‌دید که برای نجات دین میترائی باید با مذهب و آخوند میترائی بجنگد؛ و چنین کرد.

او، برای جنگیدن با خرافات مذهب میترائی، اهورا مزدا را بر کشید و در مرکز جهان بینی خود قرار داد؛ چرا که، به گمان او، دیگر زمان تبلیغ در مورد اهمیت «خرد»، خردمندی و خردپذیری فرا رسیده بود. تنها به مدد خرد است که می‌توان به جنگ خرافه رفت. اما او هرگز نه رابطه خرد با مهر را گسست و نه میترا را بی‌مقدار ساخت.

زمان گذشت و همانگونه که قانون ازلی پیدایش ساختارهای اجتماعی حکم می‌کند، دو قرنی پس از او، از دل آموزه‌های او نیز مذهبی جدید (که می‌توان آن را «زرتشتیگری» خواند) بوجود آمد و آخوندهای آن نیز بر زمین جولان دادند. بدینسان، در سرزمین ایران و از دل دین میترائی، دو مذهب «میترا گری» (که آخوند هایش نام جدید «مغ» را یافتند) و مذهب «زرتشتی گری» (که آخوندهایش «موبد» نام گرفتند) در کنار هم حضور یافتند؛ قلمروی مغان بیشتر نیمه شمالی ایران بود (از خراسان تا کردستان) و قلمروی موبدان در نیمه جنوبی ایران گسترده بود (از سیستان تا خوزستان).

اگرچه از پیدایش مذاهب و سازمان های مذهبی گریزی نیست اما اهمیت تاریخ باستانی ایران در آن است که رهبران سیاسی جامعه توانستند با برقراری آزادی های مذهبی، اجازه دادن به در کنار هم زیستن معتقدان به مذاهب گوناگون، و شریک نکردن هیچ کدامشان در قدرت و حکومت (که اغلب از طریق رسمی شناختن تنها یک مذهب صورت می گیرد)، از تمرکز قدرت و زدایش چند صدائی و اجبار در عقیده جلوگیری کنند. و اوج این همزیستی را می توان در دو واقعه دید؛ یکی صدور اعلامیه حقوق بشر از جانب کوروش هخامنشی به هنگام فتح بابل، و دیگری مراسم خاکسپاری او که مغان و موبدان - و همچنین دینکاران یهودی - همگی در آن شرکت کرده و هریک مطابق آئین خود سوگواری کردند.

سپس، اگرچه داریوش هخامنشی بیشتر به اهورامزدا پرداخت و از اهورا میترا دور شد اما، بلافاصله پس از مرگ او، هخامنشیان به تعادل بین این دو اهورا و تساهل مذهبی و عقیدتی عهد کوروش برگشتند و ایران، در سایه پیوند مهر و خرد، دو قرنی را به آسودگی و آبادانی زیست.

از نگاه تاریخی که بنگریم، آمد و شد اسکندر مقدونی بیش از توقیفی کوتاه در چرخه تاریخ جاری یک فرهنگ نیست. به زودی اشکانیان خراسان نشین مهرآئین بر ایران مسلط می شوند و برای مدت های مدید آسایش به ایران بر می گردد. شواهدی که از نوع حکومت اشکانیان در دست است، همچون انتخابی بودن پادشاه و وجود مجلس «مهان» که می توانست شاه را خلع و نصب کند، و نیز ایجاد حکومت منطقه ای (فدرالیسم) و نظایر آن، همه نشانه کارکردهای اجتماعی آئین میترائی (یا «مهری») بوده است. نیز وجود واژه «مهر» در نام شاهان این سلسله گرایش آشکارشان را به آئین میترائی نشان می دهد.

ساسانیان اما یکسره از آئین مهر بریدند و راه «زرتشتی گری»، و نه زرتشت، را برگزیدند. تفاوت این دو در آن است که آئین زرتشتی نه یک مذهب که یک جهان بینی است و در آن امور مذاهب و حکومت از هم جدا نیستند، اما «زرتشتی گری» یک مذهب است و یکی شدن آن با حاکمیت در تضاد با اصول بنیادین جهان بینی ایرانی قرار می گیرد. همانگونه که شد و وجود اراده معطوف به قدرت در سازمان مذهبی زرتشتی گری موجب آن گردید که که آخوند و شاه یکی شوند. ساسان، جد بزرگ ساسانیان، یک آخوند زرتشتی گر و رئیس آتشکده فارس بود. و با افول رابطه مهر و خرد در عصر ساسانی، کار آن همه تمدن سازی و کشورداری شگرف رفته رفته به انحطاط کشید، انسان که ایران کهن در پای اعراب گرسنه قربانی شد.

اما فتح ایران با مرگ آئین مهر همراه نشد. در ایران پس از اسلام، اگرچه آخوندهای مذهب زرتشتیگری گروه گروه به اسلام پیوستند و مذهب خود را به مذهب تسنن ترجمه کردند، اما آئین مهر همچنان زنده و پویا باقی ماند و پیروانش، در سلک مبارزان ایرانی، با اعراب جنگیدند و آئین کهن خود را تسلیم مسلمانان نکردند. اگر در تاریخ مبارزات چهارصد ساله ایرانیان با اعراب خیره شویم در می یابیم که اغلب این مبارزات دفاعی بر پایه آئین مهر، اما با نام هائی همچون «پاکدینی» و «خرمدینی» و غیره، سامان داده شده اند. و شاید مهمترین نمود این امر در قیام بابک خرمدین یافت شود که در سراسر داستان زندگی اش می توان الگوهای مهر آئینی را به وفور و آشکارا دید.

اما قلمروی مهمی که آئین مهر توانست در آن به حیات معنوی خود ادامه دهد همانی است که با نام «عرفان ایرانی» از آن یاد می کنیم. این آئین نیز البته و در طول زمان، همچون خود آئین کهن میترائی، صورت های منحرف متعددی پیدا کرد که در آنها نیز رابطه مهر و خرد از هم گسیخته شد؛ گاه «مهر» به تحقیر «خرد» پرداخت و گاه «خرد»

ضرورت وجود «مهر» را منکر شد و، بدینسان، راه درویشی گری و خرابات نشینی و خرافه پرستی و شطح و طامات از یکسو، و سلطه و ظلم و جور حکام، از سوی دیگر، هموار شد و جامعه به همان انحطاطی رسید که، روزگاری بس دور، زرتشت حکیم شاهد آن شده و علیه آن قیام کرده بود.

عرفان مهرآئین اصیل ایرانی اما همچنان در گوهر ادبیات شگرف ما زنده ماند و دستمایه ای شد که تا همین امروز راه آمده و ما را به امکان داشتن زندگی خوشبخت و سرفرازی در آینده نوید می دهد. مگر از حافظ تا سپهری، از مولانا تا شاملو، و از سهروردی تا میرزا آقاخان، بزرگی را در تاریخ ادب و اندیشه مان سراغ داریم که به انکار ارزش های کهن میترائی برخاسته و یا از تبلیغ صریح آنها خودداری ورزیده باشد؟

و اینگونه است که من می پندارم اگر معنای «مهر» و «مهرگان» را بفهمیم و تخم بارور آن را در جان انسان امروز بنشانیم، دیگر باره شاهد زایش و رویش درختی خواهیم شد که در اعماق جان فرهنگی ما ریشه دارد و می تواند ما را برای رسیدن به مردم جهان متمدن امروز - که تازه دو قرنی است منادی همان ارزش های کهن بومی ما شده اند - یاری کند.

به قول حافظ، که «دل» خود را «آئینه مهرآئین» می خواند:

دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل  
مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان  
کمتر از ذره نئی، پست مشو، مهر بورز  
تا به خلوتگه خورشید رسی، رقص کنان  
پیر پیمانہ کش ما، که روانش خوش باد،  
گفت: پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان!

باری، در آستانه مهرگان - این جشن بزرگ رستاخیز و نوزائی آئین راستین مهر - طلوع خورشید فرهنگ انسان مدار و آزادی خواه کهن ایران را در دل همه شما آرزو می کنم. مهرگان تان شادمانه باد.

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

برگرفته از نشریه «ایرانیان»، چاپ واشنگتن

آرشیو «جمعه گردی ها»:

<http://www.puyesharaan.com/ES.Notes1.htm>